

گروهی در محافل اجرایی و مشاوره‌ای رایج است. به عنوان مثال، در بین کارشناسان و دانشگاهیان افرادی چون لی همیلتون، گری سیک، جان اسپوزیتو، گراهام فولر، مایکل هادسون و جیمز بیل زاین الگو در تحلیل مسائل ایران پیروی می‌کنند. آنها در محافل مطبوعاتی آمریکا این عقیده را ترویج می‌دهند که ایران مشکلات بسیار زیادی دارد. میان آنچه می‌گوید و عمل می‌کند فاصله بسیار است، توان تقابل و تهاجم ندارد، به هیچ وجه تهدیدی به حساب نمی‌آید و آنچه هم‌اکنون در ایران روی می‌دهد تنها یک دوره گذار است. در واقع این افراد ایران را به یک دید تاریخی و کارشناسانه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. آنها مسئله همکاری با ایران را مطرح می‌کنند. من توصیه می‌کنم آخرین مقاله‌ای که در فصل‌نامه فارن پالیسی (پاییز ۱۹۹۴) در خصوص ایران نوشته شده است، مطالعه کنید؛ زیرا دقیقاً در این چارچوب است. به نظر می‌آید که این الگو، نسبت به مقامات

پیشین در خصوص ایران پیشرفته‌تر شده باشد. به عنوان مثال، این الگو مطرح می‌کند که در ایران بحران هویت وجود دارد. بنابراین نباید فکر کرد که ایران توانایی‌های گسترده دارد و می‌تواند به اصطلاح منافع آمریکا را در منطقه تهدید کند. ایران در چه فرایندی قرار گرفته است؟ در این کشور انقلابی رخ داده است و این انقلاب را باید درک کرد. به تازگی جان اسپوزیتو مقاله‌ای مفصل در این خصوص نگاشته است. او متذکر شده است که نباید انتظارات سیاسی خارج از قواعد تاریخی از یک انقلاب داشت.

۳- الگوی همکاری؛ این الگو نه در بی تفاهم است و نه ایران را تهدید به حساب می‌آورد. اما جای دارد این سؤال مطرح شود که پایگاه اجتماعی این الگو کجاست؟ در پاسخ باید گفت: شرکت‌های بزرگ تجاری و صنعتی، کارخانه‌ها، شرکت‌های بیمه و بانک‌ها. تنها مسئله‌ای که این الگو مطرح

می‌کند مسئله اثبات سیاسی و اقتصادی است. در واقع، این الگو در پی گسترش روابط اقتصادی است. اطلاع دارید که شرکت بوئینگ می‌خواست قراردادی با ایران منعقد سازد، قرارداد تا مرحله‌ای پیش رفت که می‌بایست کلینتون آن را تأیید می‌کرد، اما در لحظه آخر گروه فشار (لایبی) اسرائیل جلوی آن را گرفت. این همان به اصطلاح الگوی همکاری است. در حقیقت، برای این الگو خیلی اهمیت ندارد که در ایران چه می‌گذرد. ایران در آسیای مرکزی چگونه عمل می‌کند. ایران در خلیج فارس چه می‌کند. این الگو معتقد است که مطمئناً می‌توان با ایران روابط تجاری داشت. می‌توان در ایران کارخانه‌ای احداث کرد و سود قابل ملاحظه‌ای به دست آورد مشروط بر آن که ایران بتواند ثبات سیاسی در داخل کشور به وجود آورد و قوانین اقتصادی از ثبات نسبی برخوردار باشد.



ژاپن؛ پیش به سوی آسیا

فرور مردمی که در جوامع رشدیافته زندگی می‌کنند، می‌تواند احساس حق به جانب خود برتری را به وجود آورد که بر تفاوت‌های آن‌ها نسبت به جوامعی که هنوز در مرحله رشد هستند، مبتنی است. امروزه رهبران تمدن‌های فایق بر جهان، احترام به فرهنگ‌ها و تمدن‌های گذشته را از دست داده و به نزدیکی تمدن‌های آینده نیز بی‌توجه می‌شوند.

با این همه در دنیای امروز، تأثیر متقابل تمدن‌های مختلف در یکدیگر به مراتب بیش از آن چیزی است که اغلب مردم تشخیص می‌دهند. کسانی که به این مهم بی‌توجه‌اند، در واقع فرصت‌های تاریخی خود را نادیده گرفته‌اند.

جهالت نسبت به تاریخ بشر و در نتیجه احساس پوچ برتری و رفتار تبعیض‌آمیز با دیگران، به ویژه رنگین‌پوستان، زمینه مفاهیم بنیادی محققان اصلاح طلب در غرب است که مانند چالمرز جانسون یا کارل ون ولفرن، آسیا و به ویژه ژاپن را یک تهدید می‌پندارند. به سبب این نوع جهالت‌ها، آن‌ها نیز نسبت به طغیان‌های جدید تاریخی که هم‌چنان در حال وقوع است، کور می‌شوند. این نوع نویسندگان حتی از وظایف خود در قبال امکان طلوع یک تاریخ جدید نیز غافلند.

نمونه‌های زیادی از فشارهای اقتصادی آمریکا بر ضد ژاپن وجود دارد. از جمله ارزش‌گذاری بیش از حد که توسط «پیمان پلازا» بر پین (واحد پول

ژاپن) تحمیل شده است و هم‌چنین گفتگوهای دو جانبه‌ای که ژاپن و آمریکا به منظور بررسی موانع ساختاری انجام می‌دهند، با روح مذاکرات تجاری گات مغایرت دارد.

این‌گونه تعدی‌ها ژاپن را مجبور کرده است تا برای فعالیت اقتصادی خود، به آسیای شرقی روی آورد. منطقه آسیای شرقی از نظر جغرافیایی به ژاپن نزدیک‌تر و مشترکات هویت تاریخی آن با ژاپن بسیار است. ژاپن تنها کشور پیشرفته صنعتی در آسیاست که با وجود آن که در حوزه شرقی واقع شده است، در طی جنگ سرد بین شرق و غرب، جزو غرب محسوب می‌شد. اکنون ژاپن هم در عمل و هم از جهت نظری، به آسیا روی کرده است. آمار تجارت ژاپن، کشوری که با تجارت زندگی می‌کند، نشان می‌دهد که ۳۶ درصد از تجارت ۳۶۰ میلیاردی این کشور در سال ۹۴، با آسیای شرقی، ۲۹ درصد با آمریکا و ۱۵ درصد با جامعه اروپا بوده است. اهمیت آسیا برای ژاپن و جهان روشن است. ما تصور می‌کنیم که تولید ناخالص ملی آسیا، احتمالاً تا سال ۲۰۰۰ بیشتر از مجموع تولید ناخالص ملی جامعه اروپا و آمریکا خواهد بود.

روابط اقتصادی، عامل تعیین‌کننده‌ای در روابط بین‌الملل است و جایگزین قدرت نظامی می‌گردد. روابط جهانی بدون توجه به آسیا به عنوان قطب سوم، نمی‌تواند وجود داشته باشد. ایالات متحده و اروپا در گذشته، نفوذ کنترل‌کننده‌ای بر ژاپن اعمال

شینتارو ایشی‌هارا

می‌کردند. اما مناطقی چون آمریکای شمالی، آفریقا و خاورمیانه و به ویژه آسیای شرقی که ژاپن به طور و صاف ناپذیری به آن متصل است، دارای رشد فوق‌العاده‌ای بودند. در مقایسه، آمریکا و اروپا هم چنان در بحران غرق شده‌اند.

کشورهای آسیای شرقی در مقایسه با اروپا به لحاظ پختگی و پیشرفت، دارای تفاوت‌های بارزی هستند. اما ارزش‌های بنیادی آن‌ها و وضعیت مشترک زیست محیطی و اقلیمی و احساس قوی هویت که در عواطف مردم آن‌ها وجود دارد، رشد کرده است و شکل گرفتن میراث فرهنگی آن‌ها، حاکی از انسجام تمدنی بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که در اروپا وجود دارد. در نتیجه، در حال حاضر، در آن منطقه وضعیت تاریخی بسیار مطلوبی برای ایجاد احساس وحدت در آسیا فراهم شده است. در غیاب مشکلات ناشی از حاکمیت استعماری مدرن اروپایی از جمله در ژاپن، شاهد جریان بالنده‌تری از پیشرفت و پختگی خواهیم بود. ژاپن صادقانه آرزو می‌کند که هم‌چون همسایگان آسیایی خود، یوغ استعماری قدرت‌های اروپایی را به گردن نگیرد. این کشور تلاش‌های نوسازانه‌ای در پیش گرفته است. تغییر ژاپن به یک قدرت صنعتی و نظامی تا قبل از جنگ اقیانوس اطلس، بر این نظریه مبتنی بود که کل منطقه آسیا در حالی که ژاپن کانون آن است، باید شکوفا شود. اما حماقت نظامی‌گری، ساعت تقلید از اروپایی‌ها و

استعمار آمریکایی گردید و سبب شد تا کشور از مسیر اصلی خود منحرف شود. اکنون ژاپن به آسیا بازگشته است و باید نیاز به خدمت کردن و همکاری برای حفظ استقلال و اعاده جایگاه آسیا در تاریخ را به خاطر بسپارد. از جمله این که ژاپن باید گذشته را جبران کند. در داخل امواج جدید تاریخ، درباره آینده ژاپن، مسئول هستیم و این موضوع، مسئولیت ما را در قبال گذشته بیشتر می‌کند. به علاوه، در تلاش‌های خود در راه نیل به این اهداف، باید از عناصر حیاتی دموکراسی مطلع باشیم. این عناصر عبارت‌اند از: ثبات اجتماعی، پختگی و رعایت حقوق بشر که دلیل محکمی است بر ثبات اجتماعی و پختگی و آزادی فردی. البته این موضوع نباید به پدیده فردگرایی افراطی اروپایی و آمریکایی منجر شود. دموکراسی آنگلو ساکسون برای ما کافی نیست.

دیپلماسی جاری متعصبانه و ناشیانه آمریکا در آسیا ملاً از بی‌اطلاعی آن کشور نسبت به ارزش‌ها و اهمیت نسبی دیگر تمدن‌ها و



صلح قریب الوقوع و ناقص!

روز بعد از مجروح شدن حسن الالفی، وزیر کشور مصر، بر اثر انفجار بمب در میدان طاهری قاهره، برحسب اتفاق، تلفنی با یک روزنامه‌نگار مصری گفتگو می‌کردم. وی یادآوری کرد که در این حمله، سه رهگذر مصری نیز جان خود را از دست داده‌اند. به اعتقاد او چنین کشتارهای کوری بیش از پیش، اکثریت مردم مسلمان مصر را منزوی می‌سازد و به قول جمال الفیطانی: در مبارزه بین افراط‌گرایی مذهبی و تروریسم و دولت به کلی فاسد و مستبدی که آن‌ها درصدد سرنگونیش هستند، بسیاری از ما به ناچار و به رغم نفرتمان، از رژیم و ارتش جانبداری می‌کنیم.

هرچه بیشتر مطالعه و مشاهده کردم، احتمال وجود هیچ‌گونه نشانه‌ای از وقوع یک قیام گسترده اسلامی را از نوعی که خیرنگاران و کارشناسان غربی درباره آن اخطار می‌کنند، نیافتم. به استثنای حسن الترابی که یک ماکیاولی هوشیار است و تلاش می‌کند تا یکی از فقیرترین و کم‌نفوذترین کشورهای خاورمیانه (سودان) را اداره کند، بقیه رهبران خاورمیانه، احزاب و نظریاتشان عواملی هستند تحمیلی، مستبد و منزوی که در نزد مردم منفورند و بعضاً نیز تحت حمایت وسیع آمریکا، بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند.

فرهنگ‌های تاریخی ناشی می‌شود. برخورد آمریکایی‌ها در نمایش ارزش‌ها و موعظه عظمت و اقتدار خویش، وجه مشترک تمام سیاست‌مداران آن‌هاست. در پاسخ، مردم آسیا با انتقادات رهبران تحصیل‌کرده و موفق آسیا از جمله نخست‌وزیر سابق سنگاپور، لی کوان یو و هم‌چنین نخست‌وزیر مالزی، ماهانیر محمد، همراهی می‌کنند.

جرج کنان، متخصص برجسته روابط خارجی آمریکا، معتقد بود که اصل حیاتی سیاست خارجی آمریکا این است که این کشور به جای موعظه دیگران، به جامعه خود بیشتر توجه کند تا الگوی اجتماعی موفق را برای الگوبرداری شرکای خود به وجود آورد. کنان هم‌چنین معتقد بود که اگر جامعه آمریکا نتواند خاصیت حیاتی و اصول اخلاقی خود را حفظ کند، حق ندارد که دیگر ملت‌ها را موعظه کند. به علاوه، رسانه‌های پیشرفته اطلاع‌رسانی آمریکا نیز ناراضی معنوی مردم و بحران‌هایی را که در جامعه آمریکا روی می‌دهد، برای همه دنیا آشکار می‌سازند.

نوگرایی اروپایی که آسیا و هم‌چنین دیگر نقاط را تحت تأثیر قرار داد، اینک به پایان خط می‌رسد. در این عصر که در آن جهان بسیار پیشرفته به نظر جدیدی برای تمدن‌ها نیاز دارد، ما باید درک کنیم که امکان پیوند موزون میان ملل، جوامع و تمدن‌های مختلف، تنها وقتی میسر است که ما با نگاه به تاریخ گذشته، ارزش و مفهوم نسبی هر چیز را درک کنیم. تنها در صورتی ما می‌توانیم به ایجاد هماهنگی و همکاری میان شرق و غرب موفق شویم که درک کنیم شرق، شرق است و غرب، غرب.

آمریکا را در این مرحله از تاریخ نمی‌توان به درستی یک کشور اروپایی خواند و ژاپن را که ریشه‌های فرهنگی در سراسر آسیا گسترده است، یک کشور غیرآسیایی. این دو کشور، نخست باید یکدیگر را به درستی درک کنند و با هم هماهنگ شوند تا بتوانند الگوی یک نظام جدید مبتنی بر همبستگی و نه برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را به وجود آورند.

ادوارد سعید

استاد فلسطینی مسیحی در رشته

ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا

منبع: NEW YORK TIMES

NOVEMBER 21, 1993

نوکران بی‌چون و چرایی هم‌چون مارکوس، سادات و شاه نیاز داریم و یا با دشمنان سرسختی چون صدام حسین روبرو هستیم.

از طرفی، دشواری یافتن ارتباطی روشن، بین گرایش‌های ملی‌گرایانه و مذهبی در سرزمین‌های اشغالی، شدیدتر از مشکلات یاد شده است. ابراهیم ابوالقود یکی از دوستان قدیمی من است که اکنون ریاست دانشگاه مهم بشریت واقع در کرانه غربی رود اردن را برعهده دارد. وی یک مسلمان است و در عین حال شخصیتی کاملاً سکولار دارد و با حماس و جهاد اسلامی، دو حزب اسلامی منطقه، به شدت مخالف است. به اعتقاد وی، گروه حماس و جهاد اسلامی در نهایت، هر دو بازنده‌اند و چیزی برای ارائه ندارند. با وجود این، ابراهیم ابوالقود با اکراه می‌افزاید که هر دو گروه مزبور، تنها گروه‌هایی هستند که آماده‌اند آشکارا ضد اشغال‌گری اسرائیل بسیج شوند. با توجه به این که سال‌ها درگیر مبارزه فلسطینی‌ها برای کسب خودمختاری هستیم، نمی‌توانم با نظریات ابراهیم ابوالقود مخالفت کنم. در سال گذشته (۱۹۹۲) در دیدار کوتاهی که با تعدادی از رهبران دانشجویان عضو حماس داشتم، به شدت تحت تأثیر تعهد سیاسی آن‌ها قرار گرفتم، هرچند که عقایدشان اصلاً متأثرم نساخت.

امسال (۱۹۹۳) نیز مجدداً این دانشجویان را

از سوی دیگر، هیچ سیاست خارجی را در آمریکا سراغ ندارم که از حرکت‌های محلی طرفدار حقوق بشر، طرفدار حقوق زنان یا متفکران و منتقدان حمایت کرده باشد. وفاداری آمریکا در عربستان سعودی به آل سعود، در کویت به خانواده صباح، در مصر به رژیم مبارک و به همین ترتیب در دیگر کشورهای خاورمیانه، به حکام آنها معطوف است. لذا مقامات دولتی آمریکا و شخصیت‌های علمی این کشور، با پدیده‌ای به نام «بنیادگرایی» درگیرند و با وجود طرح‌ها، کتاب‌ها، مقاله‌ها و بررسی‌های بی‌پایانی که درباره خطر اسلامی انجام می‌شود، هیچ گفتگوی واقعی بین اسلام و غرب، نمی‌تواند صورت گیرد. ما یا به تولید کاریکاتورهای مسخره‌ای از یکدیگر مشغولیم و یا بر مفهومی «استراتژیک» از اسلام تأکید می‌کنیم که به عنوان رقیبی برای کسب قدرت، در مقابل غرب قرار گرفته است و اکنون نیز زیرکانه رابطه گرم‌تری را بین خود (غرب) و اسلام ایجاد کرده‌ایم تا در صورت روی کار آمدن یکی از احزاب مبارز در خاورمیانه، در موقعیت بهتری قرار داشته باشیم. اجتناب از توجه به کثرت اعراب مسلمان لائیک یا حداقل غیرافراطی، آیا به این دلیل نیست که چنین رابطه‌ای، دقیقاً ما (غرب) را ناچار به یک گفتگوی هم‌سطح با آن‌ها می‌کشد؟ در حالی که ما به وجود